



وعده تصفیه روحانیت

مسعود بهنود

اینترنت ۸۵/۲/۱۱



چکیده: مقاله «وعده تصفیه روحانیت» که در حاشیه سخنان آقای شمعقوری نگاشته شده است. در صدد القاء این نکته است که، روحانیت بعد از انقلاب اسلامی نمی‌بایست وارد سیاست و قدرت می‌شد و حضور او در دستگاه حکومتی سبب شد تا جایگاه تاریخی و محبوبیت مردمی و موقعیت اجتماعی خویش را از کف بدهد. در تحلیل جناب آقای مسعود بهنود نظام ولایت فقیه را نه نظریه حکومتی فقه شیعه و دیدگاه امام راحل، بلکه پیشنهاد یکی از نمایندگان مجلس خبرگان قانون اساسی دانسته شده است و همین ایده سبب شد تا روحانیت، برخلاف موازین دموکراسی (دموکراسی لیبرال که پیش فرض جناب بهنود است) وارد دستگاه قدرت بشود و در حوزه‌های علمیه انگیزه ورود بر اساس دستیابی به قدرت شکل بگیرد و به تدریج قدرت انحصاری گردد. نویسنده این ادعاها را با قلمی ژورنالیستی و اطلاعاتی بعضاً غیرمستند و غیرواقعی و با ادبیاتی به ظاهر دلسوزانه و بیطرفانه به خواننده القاء می‌کند. وی مدعی است که جناح اصول‌گرای حاکم و به تعبیر ایشان نسل دوم جناح راست و نومحافظه‌کاران، بعد از ۲۷ سال از انقلاب، به ضدیت با روحانیت برخاسته‌اند و بدون اشاره به شخصیت انقلابی و بسیجی ریاست جمهور و ریاست مجلس که غیرمعمم هستند و با نادیده گرفتن ارادت و دلبستگی آنها به نظام ولایت فقیه و روحانیت و بویژه شخصیت فقیه جامع‌الشرایط و رهبری معظم انقلاب اسلامی، صرف مسئولیت آنها را در ضدیت با روحانیت ارزیابی می‌کند که برخی از مواضع این نوشتار مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است.

بازتاب اندیشه ۷۵

۹۸

وعده تصفیه
روحانیت

حکومت فانی است و سر نوشت مذهب ما نباید چنان بدان‌گره بخورد که از حکومت، آسیبی نصیب مذهب و کیان روحانیت شود. اما آقای خمینی علیه السلام همچنان بر سر منع روحانیون به شرکت در مقام‌های اجرائی ماند و ناموفق ماندن رییس جمهور اول هم تغییر در این نظر نداد.

تا سه سال بعد با ترور محمد علی رجائی [رییس جمهور دوم] این پرهیز هم بلاموضوع شد. سال‌ها بعد با ورود جدی روحانیت به صحنه دولت و حکمرانی دیگر، اموری مانند پیشنهاد آقای هاشمی رفسنجانی در بررسی قانون تأسیس وزارت اطلاعات طبیعی بود و کسی را متعجب نکرد. به پیشنهاد وی یکی از شروط وزیر اطلاعات، مجتهد بودن ذکر شد. انحصار ریاست مجلس به روحانیون هم [با برگزیدن هاشمی و کروبی و ناطق نوری] در عمل اتفاق افتاد و از سوی دیگر حضور روحانیت چنان قطعی و مسلم شده که گرفتن سمت‌های دولتی، یکی از انگیزه‌های ورود به مدرسه‌های علمیه است. اگر از همان اول کار حضور روحانیت در رأی امور اجرایی از نظر گروه‌های سیاسی و هواداران مردم‌سالاری، به نوعی خلاف موازین دموکراسی تلقی می‌شد، و از - منبر که مقام دیالوگ نیست، بلکه معلم‌وار جایگاهی مونولوگ دارد که از آن بالا گفته می‌شود بی‌لزومی به شنیدن و پاسخ گفتن - به کف مجلس برساند.

در مقابل همه این نگرانی‌ها، روحانیون سیاسی که نظر به حکومت داشتند - شاگردان آقای خمینی علیه السلام - با چند شعار بازی را بردند. اول همان داستان «نگذارید مشروطه تکرار شود» که در این سال‌ها آیت الله مهدوی کنی مبلغ آن شده است. خلاصه این که می‌گویند مشروطیت از کار درآمد. بنا به این استدلال اگر روحانیون بعد از مشروطیت در مقام‌های حکومتی می‌ماند نه قانون و عدالت - دستاورد مشروطیت - هب می‌شد و نه دیکتاتوری باز تولید می‌شد. این صورت مسأله چقدر از نظر تاریخی اشکال دارد بماند، اما به هر حال دغدغه و بهانه‌ای بود که اول بار همان نوروز سال ۵۸ در مجلس ختم آقای مطهری علیه السلام در فیضیه قم توسط هاشمی رفسنجانی بیان شد. ایشان مژده داد که روحانیت این دفعه صحنه را ترک نمی‌کند، و تشکیل حزب جمهوری اسلامی را بر همین اساس اعلام داشت. وی به تأکید گفت می‌مانیم و خوب هم می‌مانیم. چون این سخن در حضور رهبر انقلاب بیان می‌شد نشانه تأیید آقای خمینی علیه السلام هم بود و فرمان حرکت.

چنان که آیت الله منتظری سعی کرد در انتشار خاطرات خود، به نوعی از نقشی که در تدوین قانون اساسی اول به عهده داشت، اعتذار بجوید. گرچه در آن کتاب ذکری از نقش حسن آیت و چگونگی قانع شدن آیت الله، در میانه کار تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی، به اصل ولایت فقیه نشده است.

شکستن آن حجاب و حیائی که جامعه در برابر روحانیت داشت... و این امری که در ادیان دیگر هم معمول است - و آنها را از نظر پروتکل در صف اول تشریفاتی جوامع سکولار هم قرار می‌دهد - از زمان طبیعی و عددی تلقی گردید که روحانیت وارد میدان اجرائیات شد.

این قابل پیش‌بینی بود. اما نکته بدیع اینکه حریم شکنی توسط جناحی آغاز شد و ادامه یافت که خود را پاسدار آن حریم و بازوی اجرائی روحانیت معرفت کرد و می‌کند. اول بار اینجا بود که جناح راست بی‌تابی گرفت و نشان داد که نه تنها متابعت از روحانیت دارد، بلکه خود را در جایگاه انتخاب می‌بیند. همه چالش‌ها جناح راست با روحانیت در محدود دادگاه و با زبان قانون نبود. نسل دوم جناح راست [نومحافظه کاران] که امروز به دولت رسیده‌اند با شناخت همین عقیده بود که خود را کشاندند.

● اشاره

بی‌آن‌که بخواهیم شخصیت و پیشینه جناب مسعود بهنود را در زمان حکومت طاغوت و حتی دیدگاه‌های مختلف وی را مورد ارزیابی قرار دهیم صرفاً در نوشتارشان که با عنوان «وعده تصفیه روحانیت» در سایت ایشان آورده شده، تأمل می‌نمائیم. عنوان فوق در حاشیه سخنان جناب «شمقدری» است که گفته است «امام زمان (عج) که تشریف می‌آورند گردن بسیاری از علماء را می‌زنند».

پیام اصلی نوشتار، نقد روحانیت و به تبع آن نقد جمهوری اسلامی است، اما قلم ژورنالیستی و پر از مغالطه به خواننده چنین القاء می‌کند که، گویا از سر دلسوزی برای روحانیت نگارش یافته است و می‌خواهد به این صنف شریف بفهماند که، برای حفظ شأن و شوکت تاریخی خود، نباید از اول وارد فاز قدرت سیاسی می‌شدند و آن‌را به صاحبانش وا می‌گذاشتند تا امروز نومحافظه کاران از نسل جناح راست به حذفشان رأی ندهند.

مقاله که با رویکرد جامعه‌شناختی روحانیت بعد از انقلاب اسلامی طراحی شده است، بر چهار اصل موضوعه و قطعی از نظر نویسنده مبتنی شده است و به همراه ادعاهای فراوان که با یک سری گزارشات و اطلاعات غیرمستند، حضور روحانیت در سیاست را نقد می‌کند. اصول موضوعه نوشتار عبارتند از:

۱. حضور روحانیت در قدرت (و تشکیل حکومت اسلامی) یک اشتباه تاریخی است؛ ۲. روحانیت قدرت را انحصاری کرد؛ ۳. قدرت اصولاً فسادآور است؛ ۴. انحصارگرایی روحانیت خلاف موازین دموکراسی است؛ ۵. نومحافظه کاران جناح راست ضدروحانی هستند.

بر پایه این مفروضات، آقای بهنود در تحلیل خود بر این باور است که، روحانیت با ورود به قدرت نه تنها چیزی بدست نیاورد بلکه جایگاه تاریخی و پایگاه مردمی خود را نیز از کف داد و باید در انتظار تصفیه خونین خود هم بنشیند!! به جهت اختصار، ابتدا برخی از مهم‌ترین ادعاهای ایشان را بیان و در پایان هر کدام نقد و بررسی خواهیم کرد.

الف) انحصارطلبی بعد از کناره‌گیری:

وی معتقد است تا هنگام شهادت رئیس جمهور دوم یعنی شهید محمدعلی رجایی، امام مصر بودند که روحانیت وارد دستگاه اجرایی نشوند، اما پس از این تاریخ ریاست جمهوری، ریاست مجلس، وزارت اطلاعات ریاست قوه قضائیه در انحصار روحانیون قرار گرفت.

ایشان گویا فراموش می‌کنند و در ادامه تاریخ، عدول امام را به اوایل سال ۵۸ برمی‌گردانند و حتی قدری جلوتر، به زمان تشکیل حزب جمهوری اسلامی که سنگ بنایش به پیش از پیروزی انقلاب می‌رسید ارجاع می‌دهند. او تصریح دارد که «شاگردان آقای خمینی» با چند شعار بازی را بردند اول همان داستان» نگذارید مشروطه تکرار شود.... این بهانه‌ای بود که اول بار همان نوروز سال ۵۸ در مجلس ختم آقای مطهری» در فیضیه قم توسط هاشمی رفسنجانی بیان شد که مژده داد روحانیت این دفعه صحنه را ترک نمی‌کند و تشکیل حزب جمهوری اسلامی را بر همین اساس اعلام داشت. وی به تأکید وی، به تأکید گفت: می‌مانیم و خوب هم می‌مانیم. چون این سخن در حضور رهبر انقلاب بیان می‌شد نشانه تأیید آقای خمینی» هم بود و فرمان حرکت....

ب) انگیزه ورود به حوزه‌ها دستیابی به قدرت سیاسی:

در ادامه ادعای اول با رویکردی ژورنالیستی می‌نویسند «یکی از انگیزه‌های ورود به مدرسه‌های علمیه، گرفتن سمت‌های دولتی است». پیش از این کبریات از قلم ایشان و دوستانش خوانده بودیم که جناح مقابل خود را با تمسخر متهم می‌کردند که در بحث «ولایت» دستگاه «ولایت سنج» و «اسلام سنج» بکار گرفته است. آیا جناب ایشان همین حق را به یک عضو حوزه علمیه می‌دهند که نه با تمسخر بلکه از روی ادب از ایشان سؤال کنند که شما «انگیزه» را که یک امر کاملاً درونی است و امروزه گریبانگیر همه علوم اجتماعی شده و بحران بوجود آورده از کجا می‌فهمید و میزان «انگیزه سنجی» ایشان چقدر است؟

ج) ولایت فقیه ایده تغییر یافته حسن آیت بود:

بر اساس پیش فرض نویسنده از قول برخی از بزرگان نقل شده است که فرمودند «حکومت فانی است و سرنوشت مذهب ما نباید چنان بدان گره بخورد که از حکومت آسیبی نصیب مذهب و کیان روحانیت بشود». سپس در ادامه ایشان با نادیده گرفتن دیدگاه‌های امام در باب ولایت فقیه و مباحثی که از سال ۱۳۴۷ در نجف اشرف شروع کردند و تا دوران تبعید در فرانسه هم مُصَر بر آن بودند فراموش می‌کنند و یا انکار می‌نمایند و می‌گویند «با طرحی که حسن آیت در گوش علما خواند و بعداً به ولایت فقیه تغییر شکل داد»، کافی است ایشان به مجموعه مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی مراجعه کنند و به پیش نویس قانون اساسی که توسط شهید مطهری» و شهید بهشتی» و دیگران تهیه شد مراجعه کنند تا بدانند «ولایت فقیه» مدل مطلوب حکومت شیعی در فقه

سیاسی همواره مطرح بوده و ساخته و پرداخته هیچ کس نیست. اما در مقدمه کتاب ولایت فقیه آورده‌اند که، «تصور آن بالبداهه موجب تصدیق آن می‌شود» که حکومت اسلامی را در قالب ولایت فقیه در عصر غیب ضروری می‌داند و در سال ۱۳۲۳ در کتاب کشف الاسرار هم به آن تصریح دارد؛ چگونه بعد از پیروزی و مقبولیت عامه مردمی تازه از شهید بزرگوار حسن آیت که خود از ارادتمندان امام بود درس ولایت فقیه را فرا می‌گیرد؟! (د) از دست رفتن جایگاه تاریخی روحانیت:

از همین نوشتار بخوبی استفاده می‌شود که، ایشان به شدت ناقد همین جایگاه تاریخی است. او به نقش مونولوژی منبر و نقش انحصاری قضاوت فقها و دخالت در سیاست علماء انتقاد دارند. بنابراین مجادله ژورنالیستی بر سر مال به تاراج رفته روحانیت، با چه انگیزه‌ای تعقیب می‌شود. او می‌نویسد «شکستن آن حجاب و حیاتی که جامعه در برابر روحانیت داشت از زمانی طبیعی و عادی تلقی گردید، که روحانیت وارد میدان اجرائیات شد». جناب بهنود و دوستانشان که مکرر به «مقدس دانستن روحانیت» و علماء انتقاد دارند و معتقدند، جامعه باید آزادانه همه را نقد کند در این صورت از نظر ایشان وعده‌ای از همفکری‌هایشان شکستن این هاله قدسی باید امر مطلوب و قابل پذیرش باشد و از فوائد حضور روحانیون در قدرت تلقی گردد. همان طوری که استاد فرزانه ایشان (در پایان مقاله تصریح دارند) «در حکمت و معیشت» تقدس‌زدایی را امری شایسته ارزیابی می‌کنند. (ه) ضدیت نسل دوم جناح راست (نومحافظه کاران) با روحانیت:

مقصود ایشان از نومحافظه کاران معادل تعبیری است که بعد از انتخابات ریاست جمهوری دوره نهم، با عنوان «اصول‌گرایی» و «عدالت محوری» موسوم شد، نوشتارش برای این که تحلیل ژورنالیستی ایشان درست شود ابتدا پیروزی رئیس جمهور و رئیس مجلس فعلی را که غیرمعمم هستند به معنای از دست رفتن جایگاه تاریخی روحانیت می‌دانند و سپس تصریح می‌کنند «احمدی نژاد از همان روز اول انتصاب به شهرداری علیه قدرت روحانیون قیام کرد»، در حالی که ایشان و دوستانشان مکرر تصریح دارند که جناب احمدی نژاد از چهره‌های اصول‌گرا مقلد امام و پیروی روحانیت است. بعد از شهید رجایی، تنها رئیس جمهوری بود که هنگام تنفیذ حکم ریاست جمهوری در مقابل رهبر روحانی خم شد و دست او را بوسید. بنابراین عبارت ضدیت با روحانیت جز افترائی از نوع روزنامه‌ای قلمداد نمی‌شود.

بازتاب اندیشه ۷۵
۱۰۲
وعدۀ تصفیه
روحانیت

(و) حضور روحانیت در قدرت خلاف موازین دموکراسی:
شاید این جمله را اگر در دوره مشروطه از میرزا ملکم خان یا از تقی‌زاده و کسروی انسان می‌شنید؛ استبعاد آن کم بود و طرف می‌توانست ژست روشن‌فکری هم به خود بگیرد؛ زیرا هم تلقی از دموکراسی متکثر نبود و هم قاطبه علماء با ادبیات سنتی گفت‌وگو می‌کردند. اما امروزه و آن هم از جانب بهنود که خود را از پیش قراولان روشن‌فکری و

روزنامه نگاری می‌دانند، خیلی دور از انتظار است که هم در مورد دموکراسی بسته بیاندیشند و آن را در یک رویکرد دموکراسی لیبرال خلاصه کنند و هم در مورد روحانیت و نقش آنها در انقلاب اسلامی به سبک یک قرن پیش بیاندیشند. کافی است به دیدگاه‌های «میشل فوکو» که حتماً نقش الگویی وی را می‌پذیرید مراجعه کنید و نقش روحانیت و جایگاه بلند انقلاب اسلامی که به تعبیر وی تنها «انقلاب پس مدرن» است، ملاحظه بفرمایید. ایشان افاضه فرموده‌اند که «حضور روحانیت در رأس امور اجرایی از نظر گروه‌های سیاسی و هواداران مردم‌سالاری، به نوعی خلاف موازین دموکراسی تلقی می‌شد». از ایشان باید پرسید خلاف کدام دموکراسی و کدام مدل از آن کافی است. حضرتعالی به کتاب «دیوید هلد» مراجعه بفرمایید او یازده مدل را ارائه کرده است و دیگران بسیار بیشتر از این و استحضار دارید «مدل مردم‌سالاری دینی» هم یک مدل است و لو خوشایند برخی نباشد. ولی همین تفکر دموکراتیک اقتضاء می‌کند که، شما چوب تکفیر بر گردن این مدل نزنید و همانند برخی از دیدگاه‌های دیگر غربی، تلقی به قبول بفرمایید. اما سؤال دوم از ایشان این است که، کدام گروه‌های سیاسی مخالف حضور روحانیت بودند. اولاً گروه‌هایی که در آستانه انقلاب وجود داشتند به همراه مردم در قالب بیش از ۹۸/۵٪ به نظام ولایت فقیه رأی مثبت داد؛ نه تنها همپیمانان و همکاران سابق جناب بهنود یعنی سلطنت طلبان مخالف بودند، که آن هم دلیل بر اصالت انقلاب اسلامی است. در آغاز دهه ۶۰ که مرزبندی‌ها مشخص شد، گروه‌های سیاسی به سه طیف کلی «راست‌گرایان وابسته به اندیشه غرب»، «چپ‌گرایان وابسته به تفکر شرق» و «اسلام‌گرایان وابسته به اندیشه اسلامی» تقسیم‌بندی شدند. و ایشان استحضار دارند که، به دلیل اسناد و شواهد فراوان گروه‌های وابسته به شرق و غرب، آلت دست دشمنان ملت ایران شدند و متأسفانه به جای اینکه اولین تجربه دموکراسی در ایران را تقویت کنند، به جان آن افتادند و به مثابه ستون پنجم دشمنان انقلاب عمل کردند و نه فقط با حضور روحانیت و شاگردان امام، بلکه با نفس «حکومت اسلامی» و نقش سیاسی دین به مخالفت برخاستند و بزرگترین حزب مردمی و سیاسی کشور هم، که در طول تاریخ یک قرن اخیر نقش بی‌نظیری را ایفاء کرد، یعنی حزب جمهوری اسلامی، نه تنها مخالف حضور روحانیت نبود بلکه رهبران آن از روحانیون تواندیش و روشن‌فکران دینی بودند. سؤال سوم از نویسنده محترم این است که، چرا ایشان مخالف حضور روحانیت در قدرت هستند. مواردی همانند ریاست جمهوری و ریاست مجلس و وزراء و... که مثال زده‌اند آیا اینها از طریق موازین دموکراتیک انتخاب نمی‌شوند و همانند دیگران در انتخابات آزاد از مردم رأی نمی‌گیرند، آیا در ایران تلقی شما این است که انتخابات تحت تأثیر تبلیغات بنگاه‌های تبلیغاتی و

جریاناتی که افکار عمومی را می‌سازند، بطوری که مردم نقش مشارکتی منفعلانه می‌یابند، همانند آنچه در آمریکا رخ می‌دهد؟ گمان نمی‌کنم وی چنین بیندیشند چون در نوشتار تصریح دارند در زمانی که، روحانیت «رئیس جمهور غیرمعمم» و «رئیس مجلس غیرمعمم» انتخاب کردند. و شخصیت بزرگ و روحانی‌ای چون آیت الله هاشمی رفسنجانی در مجلس ششم و ریاست جمهوری نهم مورد استقبال اکثریت قرار نگرفت و کنار رفتند، آیا اینها دلیل بر این نیست که حضور روحانیت در قدرت بر مبنای دموکراسی است. من به جناب ایشان توصیه می‌کنم با قدرت سعه صدر در این نوع دموکراسی که ما آن را با عنوان «مردم سالار دینی» می‌نامیم مطالعه کنند.

(ز روحانیت اهل دیالوگ نیست:

در تعریض‌هایی که نویسنده در نوشتار خود آورده‌اند، به نقش تاریخی روحانیت و جایگاه منبر در مناسبات اجتماعی روحانیت با مردم سخن به میان آورده است و می‌نویسند «منبر مقام دیالوگ نیست بلکه معلم‌وار جایگاهی مونولوگ دارد، که از آن بالا گفته می‌شود بی‌لزوم به شنیدن و پاسخ گفتن». در اینجا هم من از زبان «میشل فوکو» به ایشان توصیه می‌کنم، در مورد روحانیت و نقش سیاسی آنها و انقلاب اسلامی و مفاهیم دینی و... که بر مبنای نظریات لیبرالی قابل تحلیل نیستند زود دآوری نکنند و با مطالعه و تأمل در این قلمرو وارد شوند و الا نتیجه‌ای جز همین نوشتار بیار نخواهد داد. فلسفه منبر که از پیامبر اسلام ﷺ به یادگار مانده است از آغاز تاکنون برای بیان و تبلیغ دین و احکام شریعت و دفع شبهات اعتقادی و نفی انحرافات و اعوجاجات بوده است. در منبرها مباحث وعظ و اخلاق جایگاه بلندی دارد و در طول تاریخ مردمی‌ترین و آزادانه‌ترین سیستم اخلاقی، آموزشی و دینی در همین منبرها تجلی یافته است. تمام مسلمین مسائل اعتقادی و دینی خود را از این جایگاه مقدس دریافت کرده‌اند و در فرایندی طبیعی و انتخابی آزاد و با انگیزه‌های متعالی به این امر اقدام می‌شده و هیچکس از منبر انتظار، جلسات سیاسی ژورنالیستی نداشته است تا بر فقدان دیالوگ سیاسی مویه بخواند. در آیات قرآن نقش انبیاء و مریدان الهی نه «معلم‌وار» بلکه خود «معلم» تعبیر شده است «و یعلمهم الکتاب والحکمة ویزکیهم» و منبر یکی از ابزارهای این تعالیم الهی است. بنابراین یک‌گویی در منابر نه از باب استبداد است و نه از سنخ تحمیق و تحمیل، بلکه مقتضای بیان اخلاق و اعتقادات دینی در تلقی متشرعان تاکنون چنین بوده است.

در پایان یادآور می‌شوم که، مقاله حاوی اطلاعات زیادی پیرامون روحانیت است که بعضاً صحیح می‌باشند، اما مشکل عمده مقاله آن است که، از مواد صحیح و احیاناً مستند برای اهداف و انگیزه‌های ناصواب آن‌هم در قالب‌های مغالطه‌آمیز و بعضاً متناقض

استفاده شده و هنر نویسنده آن است که، با قلم ژورنالیستی، سوژه خویش را خوب پردازش و پرورش داده است و با ادبیاتی جذاب این موضوع را به خواننده القا می‌کند که، روحانیت از روز اول انقلاب اسلامی نمی‌بایستی وارد دستگاه سیاسی می‌شد و هر مشکلی که در نظام اسلامی و ایران بعد از انقلاب پیش آمده، به علت حضور روحانیت بوده است. نویسنده محترم اصلاً به این مهم اشاره نمی‌کنند که اگر اصلاً روحانیت از اول وارد فاز سیاست نمی‌شد و یا بعد از پیروزی انقلاب بکلی کنار می‌کشید، آیا هیچ مشکلی پیش نمی‌آید و آیا بر سیستم روحانیت و هویت صنفی آنها هیچ خدشه‌ای وارد نمی‌شد؟ آیا عزت و اقتدار شیعه و روحانیت در دنیا، امروز اهمیت یافته است یا دو قرن پیش؟ آیا دستگاه روحانیت هویتی غیر از اسلام و تشیع دارد؟ با ایشان موافق هستیم که حضور روحانیت به دلایل مختلف آنها را در معرض داوری و نقد و ارزیابی و احیاناً تضعیف و آسیب‌های مختلف قرار داده است، اما آیا همه اینها مجوز می‌شوند که روحانیت حضور در صحنه را ترک کند؟!



ژورنال‌نگار علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی